

درس سیصد و شصت و سوم

امتناع فردیت وجود ذهنی برای طبایع نوعیه (۲)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

۱. طیب هم از آن لات‌ها بود ولی دسته داشت و عزاداری می‌کرد و من همان موقع از او چیزهایی می‌شنیدم. چندتا دسته در طهران بودند که خیلی معروف بودند؛ یکی دسته طیب بود و یکی خیابان شاپور بود که دسته چنگیز می‌گفتند!! مثلاً اینها دسته راه می‌انداختند و گاو و گوسفند می‌کشتند و هر کسی بیشتر... خلاصه در یک هم‌چنین مایه‌هایی بودند.

حسین آقای کبیر می‌گفت که من روز عاشورا تکیه طیب رفتم غذا می‌داد و خیلی‌ها آمدند و رفتند و [غذا] تمام شد. خیلی دیگ‌های زیادی هم بود و تمام شد. تقریباً حدود سی چهل تایی مثلاً برنج مانده بود خیلی کم بود که یک‌دفعه به او گفتند که یک دسته دارد می‌آید دو هزار نفر هستند! این هم بالأخره باباشمّل و تکیه‌دار بود. این حسین آقای کبیر می‌گفت که خودم با چشمم این قضیه را دیدم و تعریف می‌کرد. می‌گفت که آمد یک‌دفعه همین‌طوری کرد: مال خودش به من چه مربوطه؟! همین‌طوری گفت! [نگفت] که برای امام حسین است بلکه گفت که مال خودش به من چه مربوطه! می‌گفت که دو هزار نفر را از همان دیگ نهار داد! هزار نفر به بالا بود درحالی‌که مثلاً سی تا برنج در دیگ مانده بود حالا کدام آخوندی را پیدا می‌کنید این‌طور باشد؟! همین‌ها دین را نگه داشتند!

یکی می‌گفت که وقتی طیب را گرفتند یک جلسه آقایان در طهران بود، این آقای شریعتمداری هم در آن جلسه قرار بود شرکت کند. می‌گفت که در آن جلسه من گفتم که آقا وضعیت طیب خطرناک است و اعدامش قطعی است، بیایید یک کاری انجام بدهیم. می‌دانید چه درآمد گفت؟! گفت که روحانیت نباید حیثیت خود را برای یک آدم عرق‌خور - طیب عرق‌خور بود - به خطر بیندازد! حالا طیب برای خدا به وسط میدان آمده و دولت و شاه هم او را گرفته و می‌خواهد اعدامش بکند آن‌وقت وقتی که می‌گویند: آقا یک کاری بکنید، آقایان به دنبال حیثیت خودشان هستند که نباید روحانیت حیثیت [خود را به خطر بیندازد]! بعد می‌گفت که من به ایشان گفتم که آقا این افرادی که آمدند و تقاضای این مطلب را می‌کنند اینها همه از رؤس بلاد هستند و از افرادی هستند که در رأس هستند. اگر یک وقتی یک مسئله پیدا بشود چه کسی باید جواب بدهد؟! می‌گفت که ایشان خیلی از ما ناراحت شد و مجلس را ترک کرد و خلاصه به هم ریخت و آن کاری که باید انجام بدهد، نکرد.

سالک راه نرفته!

خب حالا معلوم می‌شود که الآن چه کسی جلوتر است و چه کسی عقب‌تر است. الآن اگر کسی چشمش باز باشد می‌فهمد الآن آن طرف قضیه طیب جلوتر است یا اینهایی که بالأخره به این وضع هستند. من شنیدم که ایشان [علامه طهرانی] به یک نفر گفته بودند: - آن شخص موثق بود که نقل می‌کرد - در این مدت که طیب را گرفته بودند راهش را طی کرد! بله، این را شنیدم. یک نفر از رفقا از این باباشمّل‌ها [تعریف می‌کرد و] می‌گفت: یک جایی نشسته بودم و یک حرفی شد، یک آخوندی آمد و رفت



و إنَّ اللَّحْمَ مُلْحٌ و إِرْتَكَبَ مُرْتَكِبٌ أَنَّ الْإِنْسَانِيَّةَ الَّتِي فِي الذَّهْنِ تُشَارِكُ الْإِنْسَانَ فِي الْحَقِيقَةِ وَ هِيَ جَوْهَرٌ أَيْضاً وَ حَالَةٌ فِي الذَّهْنِ وَ مَحَلُّهَا مُسْتَعْنٍ عَنْهَا فَقَدْ وَقَعَ فِيمَا لَا مَهْرَبَ عَنْهُ عَلَيَّ مَا عَلِمْتُ أَنْفَاءً وَ الْعَجَبُ أَنَّ الْمَوْلَى الدَّوَانِي مُصِرٌّ عَلَى جَوْهَرِيَّةِ الْمَعَانِي الْجَوْهَرِيَّةِ الذَّهْنِيَّةِ قَائِلاً إِنَّ الْجَوْهَرَ مَا هِيَ مِنْ شَأْنِهَا أَنْ يَكُونَ فِي الْخَارِجِ لَا فِي الْمَوْضُوعِ وَ شَتَّعَ عَلَى الْقَائِلِ بِكَوْنِ صُورَةِ الْجَوْهَرِ الذَّهْنِيَّةِ مِنْ بَابِ الْكَيْفِ أَنَّهُ يَلْزَمُ حِينَئِذٍ انْقِلَابُ الْجَوْهَرِ كَيْفًا^۱.

مرحوم آخوند بحث را تا اینجا پیش آوردند که وجودات ذهنیه از نقطه نظر وجودی چون اصدار نفس هست کیف نفسانی تلقی می شوند و وجود اینها از نقطه نظر وجود خارجی، وجود کیف نفسانی است گرچه از نقطه نظر حقیقت یعنی ماهیت، همان ماهیتی است که در خارج تحقق دارد اما از نقطه نظر وجود، داخل در تحت مقوله کیف است و ایشان به این وسیله آن اشکال انقلاب را دفع کردند و کیفیت تشخیص را در آنجا به عنوان کیف نفسانی تقریر کردند.

حالا اگر یک شخصی بیاید و اصرار کند بر اینکه آن انسانیتی که در ذهن هست، حقیقت این انسانیت با انسانیت خارج یکی است. انسانیتی که در خارج هست جوهر است و انسانیتی که در ذهن هست آن هم جوهر است. اگر شخصی یک هم چنین مطلبی را مطرح کند و در عین حال قائل باشد بر اینکه این انسانیت از خارج آمده و در ذهن حلول کرده و ذهن هم مستغنی از اوست، زیرا ذهن بدون این تصور هم ممکن است. اگر انسان تصور نکند، ذهن و نفس هست بعد این صور بر این نفس حلول می کند و وارد می شود.

احتیاج عوارض برای وجود به جوهر

روی این جهت اگر شخصی یک هم چنین مطلبی را مطرح کند در همین چاهی که برای این مسئله کنده شده او هم خواهد افتاد زیرا از یک طرف این صورت جوهریه حال در نفس است در حالی که تعریفی که برای جوهر می کنیم می گوئیم: **إِذَا وُجِدَتْ فِي الْخَارِجِ وَجَدَ لَا فِي الْمَوْضُوعِ**؛ جوهر احتیاجی به موضوع ندارد بلکه جوهر موضوعی است که عوارض به او احتیاج دارند، مثلاً چوب احتیاج به رنگ ندارد بلکه رنگ احتیاج به چوب دارد؛ باید چوب باشد تا بعد شما روی آن چوب را رنگ کنید. اما چوب احتیاج به رنگ ندارد، چوب

با آن پیش نماز صحبت کرد و گفت که این خمس و این حرف ها چیست که شما درآورده اید؟ خلاصه شروع کرده بود با او حرف زدن. می گفت که خودم در یکی از این مساجد بودم همین خیابان شاپور و آن اطراف بود. یک باباشملی آنجا بود و آن پیش نماز مثلاً توجهی به او کرده بود که تو بیا مثلاً کمکمان کن و دفاع کن، او دارد چیزی می گوید و نگاه کن مثلاً ببین دارد به ساحت مقدس امام جماعت اهانت می کند. یک دفعه گفت که حاج آقا این مسائل خمس و اینها را خودتان باهم حل کنید و خودتان می دانید اما اگر به امام حسین [چیزی] گفت خودم می دانم فلانش کنم!! خمس و اینها را خودتان با همدیگر کنار بیایید، ما به این چیزها کاری نداریم.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

هست و رنگی هم نیست پس رنگ کیفیتی است که عارض بر موضوعی می شود. روی این جهت شخصی که یک هم چنین نظریه ای را می دهد نسبت به این مطلب دچار اشکال می شود. چطور شما جوهر را در اینجا تصور می کنید در حالی که جوهر احتیاج به نفس دارد؟! چطور جوهر را تصور می کنید در حالی که جوهر را عرض گرفتید، بر نفس عارض می شود و حال است و در نفس حلول می کند؟! پس این دیگر جوهر نیست. این اشکال نسبت به این مطلب وارد است.

اهمیت مطالب مرحوم محقق دوانی در فلسفه برای اهل علم

ایشان در اینجا تعریضی بر محقق دوانی دارند. محقق دوانی مرد بسیار عالمی بوده و مطالب فلسفی ایشان مطالبی است که به آسانی نمی شود از آن گذشت و باید روی آن فکر کرد.

کلام محقق دوانی نسبت به حقایق پیدا شده در نفس

مرحوم محقق دوانی قائل هستند بر اینکه حقایقی که در نفس پیدا می شود به همان کیفیت خودش است؛ یعنی اگر نفس، جوهری را تصور کند این جوهر در نفس، جوهر است و اگر نفس عرضی را تصور کند این عرض در نفس، عرض است و ایشان قائل هستند بر اینکه اگر ما قائل باشیم که این جوهر در نفس برمی گردد و به کیف نفسانی تبدیل می شود لازمه اش انقلاب ماهیت است که یک شیء از یک ماهیتی به ماهیت دیگر منقلب بشود و **هُوَ مَحَالٌ بِنَاءً عَلَىٰ هَذَا** هر چه که در نفس پیدا می شود از باب همان مقوله خارجی است و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد و تفاوت او فقط از نقطه نظر وجود است. این کلام محقق دوانی است.

اشکال مرحوم آخوند بر کلام محقق دوانی

مرحوم آخوند بسیار بر محقق دوانی حمله و هجوم می آورند و می گویند: این مطلبی که می فرمایید، شما **الزَمَ و ألصَقَ** به این مطلب و اولی هستید. شما بر قائلین به تبدل جوهر به کیف، حمله وارد می کنید و این را از باب انقلاب ماهیت می دانید در حالی که خودتان به این مصیبت مبتلا شدید! می گویند: آنچه در نفس پیدا می شود همان صورت ماهیت خودش هست، آن وقت وقتی که این شیء آمده و در نفس قرار گرفته، اگر جوهر است در حالی که جوهر محل و موضوعی است که مستغنی از محل است پس چطور در اینجا این جوهر آمده و بر این نفس عارض شده است؟! و یا اینکه اگر یک عرضی را در نظر بگیرید چطور در اینجا آن عرض می آید و آن خصوصیات خودش را ازدست می دهد و به حالت نفسانی تبدیل می شود؟! همان اشکالاتی که در بحث های گذشته بود الآن پیدا می شود.

این اشکالی است که ایشان بر محقق دوانی می گیرند؛ یعنی می گویند: شما که قائل هستید بر اینکه جوهر در نفس هم جوهر است و جوهریت خودش را ازدست نمی دهد، ملتفت این نکته شدید که وقتی این جوهر می خواهد روی نفس نقش ببندد جنبه عرضی پیدا می کند و دیگر در اینجا نمی شود که اسم این را جوهر بگذاریم! مگر اینکه یک عنایت و تسامحی در تعبیر مرحوم محقق دوانی قائل بشویم و با آن عنایت این مشکل را از دوش ایشان برداریم. ایشان که می فرمایند: **الجوهر ماهیه إذا وجدت في الخارج وجد لا في موضوع**، منظور از این مسئله هم وجود خارجی و هم وجود نفسانی است، هردوی اینها [مدنظر است]. یعنی به هر کیفیتی وقتی که این جوهر پیدا می شود این جوهر در یک موضوعی نیست. بنابراین به واسطه این مسئله ما آن جنبه عروض را از کلام محقق دوانی برمی داریم و این وجود جوهر در نفس را وجود منبعث از نفس قرار می دهیم؛ یعنی این وجود یک وجودی است که نفس او را به وجود آورده و حقیقتی است که این حقیقت را به وجود آورده است و وزان نفس در این وجود مانند وزان اضافه اشراقیه است که چطور حقایق خارجی را بدون جنبه انتساب و اضافه به وجود می آورد.

عدم لزوم وجود طرفین نسبت در اضافه اشراقیه

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءٌ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ و در اضافه اشراقیه لازم نیست طرفین نسبت باشند و فقط یک طرف نسبت کفایت می کند تا آن امر در خارج محقق بشود. همین طور در مورد نفس نیاز نیست که دو طرف وجود داشته باشند. بله، برای مقدمیت مسئله و کیفیتی که نفس می خواهد این مسئله را به وجود بیاورد باید یک معلوم بالعرضی در خارج موجود باشد. اگر نفس من می خواهد صورت این شیشه آب را در ذهن تصویر کند باید قبلاً یک هم چنین شیشه ای در خارج باشد. اگر نفس من می خواهد صورت یک کتابی را تصویر کند باید ابتدائاً آن کتاب در خارج باشد. این برای اشیاء خارجی است اما در بعضی از مسائل حتی نیاز به این اشیاء خارجی هم نیست، اینکه مربوط به خارج است. خود نفس از تخیلات و مدرکات خودش می گیرد و همین را خودش به وجود می آورد. یک خیالی می کند بعد خودش برای آن خیال یک خیال دیگری می تراشد و برای آن تصور یک تصور دیگری می تراشد و یک مرتبه از آنجا می رود به یک جایی می رسد که اصلاً سر و ته ندارد. از کجا به کجا می رسد!

می گویند که بعضی ها خیلی خیال پرداز و خیال باف هستند، می نشینند رمان می نویسند، پشت میز می نشینند و شروع به نوشتن می کند؛ یک نفر را درست می کند و آن هم نمی دانم چه می کند و او به دزدی می رود

^۱ . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱۶-۱۷، ص ۱۸.

«این است و جز این نیست، امر خداوند آن است که چون اراده کند چیزی موجود شود، به آن چیز می گوید: بشو! و آن می شود.»

و او را می‌کشند و می‌بندند و مفتش می‌آید و تحقیق می‌کند و ... یکی دو ساعتی می‌نشیند فکر می‌کند یک داستان می‌نویسد بعد هم یک شرکتی می‌آید این داستان را تبدیل به فیلم می‌کند و بعد هم یک خلق عالمی را سرکار می‌گذارند! تمام اینها برای افکاری است که آن آقا پشت میزش نشسته بافته است! او نشسته بافته، احمق‌تر از او بنده و امثال بنده که می‌نشینند این بافته را تماشا می‌کنند!

بابا او نشسته بافته، اصلاً وجود خارجی هم ندارد! او برداشته یک دزدی درست کرده و یک شخصی درست کرده و آن دزد را به تنگ او انداخته و یک قتلی انجام شده و مفتش [می‌آید] و یا علی! ما هم مدام داریم این قضیه را تماشا می‌کنیم که بالأخره به کجا می‌رسد!

من یک شخصی را می‌شناسم که از دنیا رفته است خدا رحمتش کند. یک بنده خدایی تعریف می‌کرد و می‌گفت که ایشان بعضی از شب‌ها نماز مسجدش را زود تمام می‌کرد و تفسیری که داشت را نمی‌داد چون می‌دانست امشب برنامه چیست می‌آمد و می‌نشست و تا ساعت دوازده، یک تماشا می‌کرد! و جالب اینکه می‌نشست در حین تماشا تفسیر هم می‌کرد! می‌گفت: نه نه! او این طوری کرد و او به خاطر این آمد آن طوری کرد. نه نه! تو ندیدی! [این شخص] می‌گفت که من - جزو همان خانواده بود - می‌رفتم می‌نشستم او را تماشا می‌کردم! او تلویزیون تماشا می‌کرد و ما او را [تماشا می‌کردیم]!! او نمی‌فهمید، ما می‌خندیدیم و کیف می‌کردیم از این توجیه و تفسیری که او با ریش تا ناف در سن هفتاد سالگی می‌کند، درس تفسیرش را در مسجد طرف‌های جنوب طهران ترک می‌کند و بعد می‌آید و این [فیلم را تماشا می‌کند]! خیلی عجیب است ها! واقعاً آدم بنشیند یک مقداری فکر کند که چطور می‌شود این آقا عمامه این قدر، ریش تا اینجا، بیاوبرو و از آقایان و فلان و این حرف‌ها آخر چه تصویری برای یک فرد باید پیدا شود غیر از اینکه بگوییم که شخص به پوچی رسیده است و برایش پوچ است، یعنی چیزی نمی‌فهمد و متوجه نیست، مدرکاتی ندارد و واقعیتی در دستش نیست! درعین حال مسئله می‌گویند، رتق و فتق امور می‌کنند، فتوا می‌دهند، هر سال مکه می‌روند، افراد را هدایت و ارشاد می‌کنند. جدی‌ها! [خودشان را] بیضه اسلام می‌دانند.

وقتی که مشروطه بود مشروطه‌خواهان می‌گفتند که ما بیضه اسلام هستیم و سلطنت‌طلبان می‌گفتند که [ما بیضه اسلام هستیم] به آقا سید مرتضی کشمیری گفتند که شنیدی؟! گفت که ما بین البیضتین هستیم!! این خودش را از بیضه اسلام می‌داند. مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری زاهد معروف نجف که می‌گویند که اهل حالات و خوارق عاداتی هم بود.

چطور می‌شود واقعاً که انسان به اینجا می‌رسد که دیگر حیات و زندگی برایش معنا ندارد و زندگی او هدف ندارد؟! آمدن و رسیدن و صحبت کردن و ... خیلی هم خوش صحبت‌اند و خوب حرف می‌زنند و رتق و فتق می‌کنند ولی باطن مطلب را که می‌شکافید می‌بینید همه اینها پف و پفک و حباب است و تمام اینها پوچ

است ظاهر و مغز ندارد. بیچاره بدبخت تو که ساعت یک بعد از نصف شب می‌خوابی باید هم موقع آفتاب نماز صبح را بخوانی! آخر این باید هم این‌طور باشد. چقدر فرق است بین این و آن کسی که شبش را زود می‌رود، زود آماده می‌کند، زود بخوابد، مقید است، مواظب است، کار دارد، مسئله دارد، درد دارد، بیچارگی دارد و دارد به دنبال درمان می‌گردد؟!

روش برخورد علامه طباطبائی با بازاری‌های نجف

مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه در یکی از نوارهایشان - رفقای که در مشهد بودند، شنیدند - می‌گفتند: به علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - اشکال می‌کنند که چرا موقعی که در خیابان‌های نجف راه می‌رفت به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نمی‌کند و به این و آن سلام نمی‌کند! من خودم دیدم یک شخصی که از افراد معروف مشهد بود در حرم امام رضا علیه‌السلام نماز می‌خواند اما چطوری نماز می‌خواند؟ **الله اکبر بسم الله الرحمن الرحیم** دائم چشمش به این بود که چه کسی از دوستانش که آشناست، می‌آید! جدی‌ها! بالا سر ایستاده دارد نماز می‌خواند ولی ...! اما علامه طباطبائی که در نجف راه می‌رفت سرش پایین بود. مرحوم آقا فرمودند:

می‌دانید چرا ایشان این‌طور بود؟! چون آنها درد ندارند اما این درد دارد!

کسی که درد دارد به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نمی‌کند و مدام به دنبال این و آن نیست که به این و آن سلام کند. اینها افرادی هستند که می‌خواهند به دنبال دنیا و مرید و گذراندن باشند اما او دائماً در خودش هست؛ در خودش دارد فکر و تأمل می‌کند، متوجه است، مراقبه دارد و می‌خواهد مراقبه‌اش ترک نشود که سرش را پایین می‌اندازد. حالا گروهی این و گروهی آن پسندند! واقعاً وقتی که انسان مطالب و اشخاص و احوال را مشاهده می‌کند، آن موقع می‌فهمد که خدا چه متنی بر سرش گذاشته و او را با چه مسائلی آشنا کرده است. جداً می‌گویم. مسئله از این قرار است.

تلمیذ: آیه و منشأ این معقولات ثانویه، معقولات اولیه هست و انسان آنها را به وسیله مدرکاتش احساس می‌کند و منشأ این معقولات ثانویه که انسان تخیل می‌کند و چیزی را در ذهنش تصویر می‌کند، آن معقولات اولیه است و به همان برمی‌گردد. این‌طور نیست که انسان برای خودش ادعا کند و هیچ منشأ خارجی نداشته باشد ولو که با واسطه باشد.

استاد: عیب ندارد، نه! در بعضی از موارد هست و در بعضی موارد نیست. فرض کنید خود نفس انسان که احساس وجود می‌کند خیلی غرائز و ملکات و صفات در آن هست و خود همان‌ها را می‌تواند به کار بیندازد بدون اینکه تماسی با خارج داشته باشد یا اینکه تماس‌های ابتدایی و خیلی بسیط [هست]. فرض کنید شخصی که کر و کور و لال است و لامسه هم ندارد و هیچ ارتباط ندارد آیا او در ذهنش تخیل هم ندارد؟! نمی‌توانیم بگوییم که ندارد! چون بالآخره او برای خودش خیالاتی در عالم خودش دارد که نفس آنها را خودش می‌زاید و مدام به وجود می‌آورد. حالا یک ارتباطی هم با یک کیفیت چیزی ممکن است با خارج داشته باشد که آن

نقطه شروع باشد اما اینکه نفس فی حدّ نفسه بدون توجه به خارج برای تولید شروع می کند این یک مسئله ای است که قابل شک نیست.

راجع به مسئله محقق دوانی همان طور که جلسه قبل گفتیم قصد داشتیم که این جلسه توضیح بدهم ولی دیدم همین مسئله بعداً می آید. حالا انسان چه داعی دارد که الآن [مطرح] بکند، وقتی در جای خودش راجع به مطلب محقق دوانی آمد توضیحات در آنجا داده می شود.

و إنَّ أَلْحَ مُلْحٌ و اِرْتَكَبَ مُرْتَكِبٌ أَنَّ الْإِنْسَانِيَّةَ الَّتِي فِي الذَّهْنِ تُشَارِكُ الْإِنْسَانَ فِي الْحَقِيقَةِ وَ هِيَ جَوْهَرٌ أَيْضاً وَ حَالَةٌ فِي الذَّهْنِ وَ مَحَلُّهَا مُسْتَعْنٍ عَنْهَا فَقَدْ وَقَعَ فِيهَا لَا مَهْرَبَ عَنْهُ عَلَى مَا عَلِمْتَ أَنْفَاجاً^۱

آن انسانیتی که در ذهن هست همین با انسان در حقیقت مشارکت دارد؛ یعنی انسانیت ذهن هم در حقیقت انسان شریک است در حالی که این انسانیت جوهر است و در ذهن حلول می کند و عارض بر ذهن می شود، محل آن هم مستغنی از اوست و در آن مشکلاتی واقع می شود که از او مفرّی نیست همان طوری که متوجه این مسئله شدیم. زیرا حقیقت جوهر در اینجا حالّ است در حالی که محلش هم مستغنی است و این اشکال در این حقیقت جوهریه و در این مبنا پیدا می شود.

و الْعَجَبُ أَنَّ الْمَوْلَى الدَّوَانِي مُصَرِّ عَلَى جَوْهَرِيَةِ الْمَعَانِي الْجَوْهَرِيَةِ الذَّهْنِيَةِ قَائِلاً إِنَّ الْجَوْهَرَ مَاهِيَةٌ مِنْ شَأْنِهَا أَنْ يَكُونَ فِي الْخَارِجِ لَا فِي الْمَوْضُوعِ وَ شَنَعَ عَلَى الْقَائِلِ بِكَوْنِ صُورَةِ الْجَوْهَرِ الذَّهْنِيَةِ مِنْ بَابِ الْكَيْفِ أَنَّهُ يَلْزَمُ حِينَئِذٍ أَنْقِلَابُ الْجَوْهَرِ كَيْفًا وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ لَزُومَ انْقِلَابِ الْحَقِيقَةِ عَلَى مَا صَوَّرَهُ وَ تَوْهَمَهُ الصَّوْقُ بِهِ وَ الْزَمَ^۲

عجیب است که مرحوم دوانی مصرّ هستند بر اینکه همان معانی جوهریه وقتی در ذهن هست به جوهریت خودش هم باقی است، بنابراین فردی از افراد جوهر تلقی می شود. ایشان این طور مطرح می کنند که [جوهر] ماهیتی است که خصوصیتش این است که اگر در خارج باشد در موضوع نباشد. این تعریفی است که ایشان کردند.

و شَنَعَ عَلَى الْقَائِلِ بِكَوْنِ... مرحوم دوانی تعریض و تشنیع دارد بر قائل به اینکه صورت جوهر ذهنیه از باب کیف است یعنی گفتند که همه صور ذهنیه چه جوهریه و چه عرضیه باشد در تحت مقوله کیف است. مرحوم دوانی اعتراض می کند و ایشان می گویند که لازمه این حرف این است که جوهر تبدیل به کیف بشود و این غلط است. نه! آنچه که در ذهن هست [همان هست]؛ جوهر، جوهر است و عرض، عرض است.

ایشان متوجه این قضیه نشده است که این مسئله و این اشکال به خودشان پیدا می شود.

تلمیذ: الآن این کلام، کلام مرحوم آخوند است؟

استاد: بله، مرحوم آخوند دارد به دوانی اشکال وارد می کند و می گوید: شما که خودتان می گویند که

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

^۲ . همان، ص ۳۰۶.

افرادی که قائل هستند بر اینکه حقایق ذهنیه تبدیل به کیف می شود انقلاب پیش می آید و انقلاب محال است، خودتان هم قائل به انقلاب شدید. چطور قائل به انقلاب شدید؟! مگر شما نمی گوید که حقایقی که در ذهن هست جوهر است و این جوهر هم حال است پس وقتی که جوهر حال و عارض بر نفس باشد همین انقلاب در اینجا پیدا می شود و تبدیل به عرض شده است. حالا کیف نشود، نشود. هر چه می خواهد باشد ولی بالأخره عرض است.

على ما صَوَّرَهُ وَ تَوَهَّمَهُ الصَّقُّ بِهِ وَ أُلْزِمَ كَمَا يَظْهَرُ عِنْدَ التَّعَمُّقِ وَ التَّدَبُّرِ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَلْتَزِمَ فِي جَمِيعِ
الْحُدُودِ الَّتِي لِلْأَنْوَاعِ الْجَوْهَرِيَّةِ التَّقْيِيدِ بِكُونِهَا إِذَا وَجَدَتْ فِي الْخَارِجِ كَذَا وَ كَذَا إِذْ كَمَا أَنَّ جَوْهَرِيَّةَ
الْإِنْسَانِ الذِّهْنِي كَذَلِكَ فَكَذَا قَابِلِيَّتُهُ لِلْأَبْعَادِ وَ مِقْدَارُهُ وَ نُمُوهُ وَ حِسُّهُ وَ نَطْقُهُ وَ جَمِيعَ لَوَازِمِ هَذِهِ
الْمَعَانِي وَ حِينَئِذٍ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْقَوْلِ بِكُونِ الصُّورَةِ الذِّهْنِيَّةِ كَيْفًا بِالْحَقِيقَةِ.

این لزوم انقلاب به ایشان بیشتر می چسبد و لازم تر است. دلیلش هم الآن عرض شد. مگر ایشان در تمام تعریفات که می خواهد برای انواع جوهریه بیاورد یک قید را اضافه بکند. تقییدی که اگر این انواع جوهریه در خارج پیدا باشد این طور می شود. همان طوری که جوهریت انسان ذهنی همین طور است. اینکه جوهریت و قابلیت این انسان برای ابعاد، مقدار، نمو، حس، نطق و جمیع لوازم [این معانی] تمام اینها برای **فی الخارج** است چون وقتی که ایشان می خواهد بگوید که **إِذَا وَجَدَتْ فِي الْخَارِجِ** منظور از **فی الخارج** خارج از ذهن است، نه خارج در چیز، بنابراین خود جوهریت هم فرق می کند. اگر این جوهر در خارج از ذهن باشد دارای این خصوصیات است؛ ابعاد، کم، کیف، حس، نطق، جوهر کذا و کذا است اما اگر این جوهر در ذهن باشد اسمش فرق می کند. خب اگر این طور بگویم ما حرف نداریم. بنابراین خارج فقط اختصاص به خارج دارد و ذهن در اینجا جزو خارج به حساب نمی آید تا اینکه تعریف این حد و انسان شامل خارج و ذهن باشد که اشکال انقلاب در اینجا پیدا بشود. نه! می گوئیم که اگر جوهر در خارج پیدا بشود این خصوصیات را دارد؛ ابعاد دارد، نمو دارد، حس دارد، نطق دارد، تعجب دارد، ذکر دارد، کم دارد، هزارتا عرض دارد و چه دارد اما اگر همین جوهر در ذهن پیدا بشود یک جوهر بی خاصیت است. اگر این قسم آمدیم معنا کردیم دیگر به ایشان اشکال وارد نمی شود.

و حِينَئِذٍ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْقَوْلِ بِكُونِ الصُّورَةِ الذِّهْنِيَّةِ كَيْفًا بِالْحَقِيقَةِ وَ بَيْنَ كَوْنِهَا نَوْعًا مِنَ الْجَوْهَرِ بِهَذِهِ
الْوَجْهِ النَّعْسُفِيَّةِ.

دیگر فرق ندارد بین اینکه بگوئیم: صورت ذهنیه در حقیقت، کیف است یا اینکه بگوئیم: نوعی از جوهر است متنها با این وجوه و با این تأویلات تعسفیه که بگوئیم: مقصود از این جوهریت، جوهریت خارجی است. نه جوهریت ذهنی. البته مرحوم آخوند می گویند که کسی این حرف را نمی زند و جوهر، جوهر است. حالا شما جوهر را دو قسم می کنید و به یک جوهر خارجی و یک جوهر ذهنی [تقسیم] می کنید. عرض را دو قسم می کنید و به یک عرضی خارجی و یک عرضی ذهنی [تقسیم] می کنید و به آن عرض خارجی می گوید که خصوصیات عرض را داشته باشد و به جوهر خارجی می گوید که خصوصیات جوهر داشته باشد. اما جوهر

ذهنی یک مقوله دیگر برای عالم هورقلیا است. کم و اعراض نفسی برای یک عوالم دیگر است. نه بابا! عرض، عرض است و جوهر هم جوهر است لذا ایشان می گویند که مسامحه در تعبیر اشکال ندارد ولیکن در صورتی که واقعاً خارج را به یک معنا بدانید، چه خارج از نفس و چه داخل در نفس، آن موقع اشکال پیدا می شود. اما همان طور که خدمتان عرض کردیم و إن شاء الله بعداً هم صحبت خواهد شد، کلام مرحوم آخوند نسبت به این قضیه محلّ نظر و تأمل هست و ما بعداً راجع به این قضیه صحبت می کنیم که آن حقایقی که در نفس پیدا می شود واقعاً آنها جوهر هستند و واقعاً در تحت تعریف جوهر واقع هستند بدون اینکه اشکال و انقلابی نسبت به مسئله پیش بیاید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد